



بجنى پيرامون
ولایت
فقیہ
۳

سید حسن طاہری خرم آبادی

«حکومت از دید گاه اسلام»

برای بررسی مسأله حکومت از دید گاه اسلام لازم است مسائلی به عنوان مقدمه مطرح شود.

۱ - اسلام همه انسانها را از جهت ولایت بر یکدیگر و در دست گرفتن زمام امور، برابر و مساوی می داند و ولایت و حق حاکمیت را نه یک حق ذاتی برای پاره ای انسانها می شناسد و نه آنکه برای انسانها حق جعل و قرار دادن ولایت و حاکمیت قائل است که بتوانند به هر شکل و نوعی که بخواهند فردی را ولایت و حاکمیت بخشند.

پس از نظر اسلام هیچ فرد انسانی ذاتاً ولایت بر دیگران ندارد و حق جعل و قرار دادن ولایت را هم نخواهد داشت زیرا اگر حق دوم را عده ای دارا باشند، عده ای دیگر از این حق محروم خواهند بود یعنی عده ای از افراد انسان حق قرار دادن و جعل ولایت را دارند و عده دیگری این حق را ندارند زیرا در تمام حکومت‌های غیر الهی حق انتخاب، اختصاص به عده خاصی دارد چون امکان اینکه تمام مردم یک جامعه در انتخاب فردی اتفاق نظر داشته باشند و با کمال رضایت و اطلاع و آگاهی و بصیرت سرنوشت خود را به دست فرد یا افرادی دهند، وجود ندارد و احتمالش مساوی صفر است. تازه اگر چنین فرض بعیدی را هم تصور کنیم در هر جامعه ای

انسان با همه معلوماتی که دارد و با همه پیشرفتی که در علم و صنعت کرده و می کند ولی باز در تشخیص بسیاری از مسائل خصوصاً آنچه در رابطه با کمال معنوی انسان است دچار اشتباه می شود.

عده زیادی که گاهی به پله می رسند نابالغ هستند یا قصور فکری دارند که حق شرکت در انتخاب را ندارند و قهرأ سرنوشت آنها هم در این فرض به دست دیگران تعیین می شود که باز حق را به عده خاصی یعنی بزرگسالان داده ایم و از خردسالان این حق را گرفته ایم و اگر تصور کنید که هر کودک خردسال تحت تکفل فردی چون پدر، مادر، برادر، عمویا فرد دیگری است که قهرأ تعیین سرنوشت او به دست کفیل و ولی او خواهد بود. جوابش آن است که همین حق تکفل را چه کسی به بزرگسال می دهد و تعیین کننده چنین حقی از طرف انسانی که خود قادر به تعیین سرنوشت خویش نیست چه کسی باید باشد؟

گذشته از اینکه در هیچ جامعه ای تا به امروز سطح افکار آن اندازه بالا نرفته است که همه افراد اطلاع کافی از مسائل سیاسی، اجتماعی و مصالح جامعه داشته باشند و بتوانند با آگاهی و بدون اینکه تبلیغات در آنها اثر بگذارد آزادانه و بدون هیچ نوع تأثیر پذیری، فردی را انتخاب نمایند.

۲ - انسان با همه معلوماتی که دارد و با همه پیشرفتی که در علم و صنعت کرده و می کند ولی باز در تشخیص بسیاری از مسائل خصوصاً آنچه در رابطه با کمال معنوی انسان است دچار اشتباه می شود و چه بسیار اختلاف نظرها که در این زمینه بین انسانهای اندیشمند وجود دارد که قهرأ نمی شود همه آنها صحیح و درست باشد.

بنابراین معیارها و شرایطی را که برای انتخاب حکومت در نظر می گیرد چه بسا ممکن است غیر صحیح و مضر به حال جامعه باشد یا در تشخیص فردی که واجد آن معیارها است دچار اشتباه شود.

و مرجع تعیین آن شرایط و صفات چه فرد یا افرادی باشند؟! و حق انتخاب معیارها و شرایط لازم در حاکم یا هیئت حاکمه را به چه شخصی باید داد؟ و آیا اتفاق نظر برای همه مردم در این شرایط امکان پذیر است؟

اینها بن بستهایی است که معمولاً برای شکستن آن، دست به دامن اکثریت و تشخیص اکثر (که با نصف بعلاوه یک هم تحقق پذیر است) می شوند و گذشته از آنکه در تشخیص

ولایت و مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات و از جمله انسان، مالکیتی حقیقی و تکوینی است

اکثریت هم بسیار ممکن است اشتباه واقع شود و تشخیص اکثریت هیچگاه دلیل قطعی بر واقعیت چیزی نیست، اشکالات گذشته تکرار می شود.

و اگر بخواهیم شواهدی برای موارد خطا و اشتباه بشر نشان دهیم و در مقام مقایسه معلومات محدود انسانی با مجهولات نامحدود و بی پایان وی بر آئیم (می توان گفت نسبت صفر در مقابل بی نهایت عدد است) سخن به درازا کشیده می شود و شاید مطلب به قدری روشن باشد که نیاز به بحث نباشد.

۳ - اختلاف انسانها در اغراض و دواعی نفسانی براساس اختلاف محیط جغرافیائی و اجتماعی و سنن و آداب و رسوم محلی و قوای جسمی و غرائز حیوانی آن اندازه زیاد است که هیچگاه امکان توافق اکثریت قریب به اتفاق یک جامعه در تشخیص مسائل اجتماعی و مصالح فردی از مادی و معنوی نیست تا چه رسد به اتفاق همه آنها و منشأ پیدایش بسیاری از احزاب و گروه ها و دسته بندیها و کشمکشها، نزاعها، قتل و جنایتها در جامعه، اختلاف در افکار و اغراض و اوضاعکاک و تصادم در مقاصد و امیال نفسانی است و بدین جهت مشاهده می کنیم که دنیا را شعله جنگ و آدم کشی به پرتگاه سقوط کشانیده و تا آنجا که انسانی دهها میلیون بشر دیگر را ممکن است فدای مقام و ریاست خود نماید و چه بی گناهای که طعمه آتش هوا و هوس افراد دیگر قرار گیرند.

۴ - از نظر جهان بینی اسلام تمام موجودات اعم از مادی و مجرد، محسوس و غیر محسوس، کوچک و بزرگ، زمینی و آسمانی از ذره اتم گرفته تا بزرگترین و دورترین کهکشانها و از انسان گرفته تا حیوان و نبات و جماد، همه و همه تحت ولایت ربوبیت الهی قرار دارند و ذات باری تعالی بر همه چیز احاطه و قیومیت دارد و موجودات مادی را باسنن و قوانینی که حاکم بر ماده، قرار داده است از مرحله نقص به کمال و از استعداد به فعلیت می رساند.

بنابراین ولایت و مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات و از جمله انسان، مالکیتی حقیقی و تکوینی است و هستی و وجود ممکن پرتوی از هستی و وجود مطلق واجب است و جلوه ای از جلوات او و فعلی از افعال او است و همانگونه که تصورات ذهنی انسان فعل نفس و

انسان آزاد است و با انتخاب خود فردی را به رهبری و امامت و ولایت می پذیرد و تن به حکومت و قانون خاصی می دهد.

پرتوی از نفس انسانی در مرحله تعقل یا تخیل است و مالکیت و ولایت نفس نسبت به افعال ذهنی و خارجی بلکه اعضاء و جوارح بدن، مالکیتی حقیقی و ولایتی تکوینی است نه قراردادی و اعتباری و هر انسانی به مقتضای خلقت و تکوین، بر خود و افعال خویش ولایت دارد، همچنین هستی و موجودات، فعل خداوند و ملک او است و خداوند مالک حقیقی همه موجودات است و مالکیت و ولایت خداوند بر موجودات، مالکیتی ذاتی و تکوینی است نه اعتباری و قراردادی.

۵ - انسان در جهان بینی اسلام اگر بخواهد به کمال و نقطه نهائی از سیر و حرکتی که در آفرینش برای او تعیین شده است برسد باید همانند همه موجودات دیگر تحت ولایت خداوند قرار گیرد و هر نوع ولایت و حاکمیت دیگری را از خود نفی نماید و در غیر این صورت به کمال انسانی نخواهد رسید و از مرحله حیوانی خارج نشده بلکه از حیوان هم ناقص تر و گمراه تر خواهد بود. زیرا در این صورت با وجود فکر و تعقل و ارشاد و ابلاغ رسولان الهی و امکان قرار گرفتن در مسیر تکامل، مسیر دیگری را در پیش گرفته است «اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا»^۱.

اینکه می گوئیم انسان باید ولایت حق تعالی را بپذیرد و هرگونه ولایت دیگری را از خود نفی کند و حساب انسان را با این بیان از موجودات دیگر جدا می سازیم (زیرا موجودات دیگر به حکم تکوین و آفرینش تحت ولایت و قیمومیت خداوند قرار دارند و امکان ولایت دیگری برای آنها نیست) برای آن است که انسان از دو بعد مورد بحث و بررسی قرار می گیرد:

بعد تکوینی که در این بعد همچون موجودات دیگر مخلوق و مملوک خداوند بوده و تحت ولایت او قرار دارد و بستگی به خواست و اراده انسان ندارد.

بعد دیگرش بعد عملی و حرکت های اختیاری و ارادی او است و در این مرحله است که انسان با اراده و خواست خود قدم بر می دارد و حرکت می کند و پذیرفتن و انتخاب برای او مطرح می شود و افعال و اعمالش باید و نباید پیدا می کند و در برابر آنها مسئول خواهد بود و لذا انسان در این مرحله می تواند زندگی و حرکت های ارادی خود را با رهبری و ولایت هر کس منطبق

(۱) سوره اعراف آیه ۱۷۹.

انسان هر فعلی را که انجام می دهد به هر صورت و شکلی که باشد، جزئی از نظام آفرینش است و آنچه در اختیار اوست اصل انجام دادن و کیفیت و چگونگی آن است.

سازد و قهراً مسأله ولایت و امامت، مسأله ای قراردادی و اعتباری می شود، چرا؟ چون انسان آزاد است و با انتخاب خود فردی را به رهبری و امامت و ولایت می پذیرد و تن به حکومت و قانون خاصی می دهد.

البته نباید تصور شود که افعال ارادی و اختیاری انسان در محدوده ولایت تکوینی خداوند قرار ندارد و از نظام هستی و آفرینش بیرون است، زیرا هیچ موجودی از محدوده ولایت تکوینی خداوند بیرون نیست و آنچه را که انسان انجام می دهد در عین حالی که فعل ارادی انسان است فعل خداوند هم هست و انسان مانند علل و اسباب دیگر طبیعی و غیر طبیعی در سلسله علل قرار دارد با این فرق که انسان، با اراده و اختیار، فعل را انجام می دهد یعنی اراده او هم از علل پیدایش فعل است.

پس اینکه می گوئیم انسان ممکن است ولایت و حکومت غیر خدا را انتخاب نماید بدان معنی نیست که از نظر تکوین و آفرینش، افعال و اعمالش از تحت ولایت خداوند خارج است بلکه منظور خارج شدن از قانون الهی و عدم تطبیق نظام تشریح بر نظام تکوین است و به بیان دیگر، انسان هر فعلی را که انجام می دهد به هر صورت و شکلی که باشد جزئی از نظام آفرینش است و آنچه در اختیار او است، اصل انجام دادن و کیفیت و چگونگی آن است.

پس چه افعال و اعمالش را طبق دستورات الهی انجام دهد و برنامه زندگی و نظام حاکم بر جامعه را الهی قرار دهد چه غیر آن، در سلطه تکوینی خداوند قرار دارد.

ولی چون افعال انسان از اراده و اختیار او نشأت می گیرد و این انسان است که می تواند حرکت و زندگی خود را با نظام الهی تطبیق دهد و یا می تواند نظام دیگری را حاکم بر خویش نماید، لذا در انتخاب نوع ولایت و حکومت مختار است و امتیازی بر موجودات دیگر پیدا می کند، چون موجودات دیگر در انتخاب مسیر و حرکت خود مختار نیستند.

ولذا آیاتی که مسأله ولایت بر انسان و جامعه را مطرح می سازد با کلمه «اخذ» که به معنی «گرفتن» و «قراردادن» است همراه است مانند:

آیه «مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیئا وان اوهن البیوت

اگر فرد انسانی را خداوند بر جامعه حاکم و ولی قرار دهد،
گرچه ولایت آن فرد قراردادی و اعتباری است، اما از ولایت
ذاتی و واقعی خداوند نشأت گرفته است.

لبیت العنکبوت^۱.

وآیه: «ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی»^۲

نتیجه:

با توجه به آنچه را که در این مقدمات بیان داشتیم به این نتیجه می‌رسیم که ولایت
و حاکمیت بر انسانها که امری قراردادی و اعتباری است باید متکی به ولایت حقیقی و تکوینی
باشد یعنی ولایت بر جامعه انسانی، حق کسی است که ولایت حقیقی و تکوینی بر انسان و
موجودات دیگر را دارد و این تنها خداوند است که ولایتش بر انسان و همه موجودات، ذاتی
و تکوینی است نه اعتباری و قراردادی.

پس از نظر اسلام حاکمیت و ولایت بر جامعه انسانی مخصوص به خداوند است و این
حق برای او امری ذاتی و تکوینی است.

و اگر فرد انسانی را خداوند بر جامعه حاکم و ولی قرار دهد، گرچه ولایت آن فرد
قراردادی و اعتباری است اما از ولایت ذاتی و واقعی خداوند نشأت گرفته و کسی او را
ولی قرار داده است که ذاتاً حق ولایت بر همه موجودات را دارد.

و به تعبیر دیگر حق قرار دادن حاکم باید از یک حق ذاتی سرچشمه بگیرد و با توجه به
آنچه که در ضمن بیان ایرادها گذشت می‌دانیم که این حق (قراردادن ولی و حاکم بر جامعه)
یک حق ذاتی برای انسان نیست همانگونه که اصل ولایت هم ذاتی اونیست و همه انسانها
نسبت به این دو جهت مساوی هستند.

پس ناچار باید حق ولایت و یا قراردادن ولی و حاکم به یک حق ذاتی که مخصوص به
خداوند است منتهی شود.

همانطور که در سایر امور اعتباری و قراردادی و حقوق فردی و اجتماعی نیز چنین است،

(۱) سوره عنکبوت آیه ۴۱.

(۲) سوره شوری آیه ۱۰.

آنچه را که انسان انجام می دهد در عین حالی که فعل ارادی انسان است فعل خداوند هم هست.

یعنی از نظر اسلام همه امور اعتباری و قراردادی و قوانین واحکام باید به جعل و قرارداد الهی و شرعی منتهی گردد والا تحقق و اعتبار شرعی ندارد اگر چه در نزد عقلا و مردم اعتبار و تحقق داشته باشد.

مانند ملکیت که یک نوع امر اعتباری و قراردادی است، اگر همه عقلا و مردم ملکیت چیزی را برای فردی قائل باشند و اعتبار کنند، ولی از نظر شرعی و الهی معتبر نباشد یک حق واقعی نسبت به آن مال برای فرد مزبور پیدا نخواهد شد لذا در بین اسباب و راههایی که مردم آنها را ملک آور دیده و سبب داد و ستد و نقل و انتقال اموال می دانند، تنها آن اسباب و راههایی که شارع اسلام یعنی خداوند امضاء فرموده است موجب ملکیت خواهد بود نه همه آنها، مثلاً در عرف مردم شخص گیرنده ربا، مالک آن می شود ولی اسلام مالکیت او را بر چنین مالی به رسمیت نمی شناسد.

بنابراین همانگونه که ملکیت افراد نسبت به اموال که یک امر قراردادی است و باید قرار دهنده اش خداوند (که مالک واقعی و تکوینی همه اشیاء است) باشد «لله ما فی السموات و ما فی الارض» همینطور مسأله ولایت بر جان و مال مسلمین هم باید به جعل و قرارداد الهی منتهی گردد.

و به تعبیر فلسفی: «کل ما بالعرض لابد وان ینتهی الی ما بالذات» یعنی چیزی که عارضی است و ذاتی شیء نیست باید از چیزی نشأت بگیرد که (نشأت گرفته شده) ذاتی آن شیء باشد. مانند هستی و وجود برای اشیاء که ذاتی آنها نیست، بلکه وجود هستی به اشیاء داده شده است و باید منتهی شود به هستی واجب که هستی برای او ذاتی است، بلکه عین هستی است و سؤال از اینکه هستی واجب از کجا و از چه علتی پدید آمده قطع می شود زیرا هستی عین ذات اوست و او چیزی نیست که هستی پیدا کرده باشد بلکه خود هستی است.

پس از نظر اسلام تنها خداوند (که مالک حقیقی و صاحب اختیار همه چیز است) حق اعطاء هر حق و منصبی را به شخص یا اشخاص معین یا همه انسانها دارد. اگر او اجازه تصرف

ولایت که از مهمترین مسائل اجتماعی و ضرورت‌های انسانی است از مختصات خداوند بوده است و اوست که حق دارد برای جامعه فردی را به عنوان ولی و حاکم نصب فرماید.

و استفاده از چیزی را به انسان ندهد، انسان حق تصرف در آن را ندارد و لذا می‌بینیم خداوند اجازه استفاده و بهره‌برداری از مواهب طبیعت را به همه انسانها داده است و برای ملکیت و حق اختصاص به اشیاء هم بسیاری از اسباب و راههای عرفی و عقلانی را امضاء فرموده است. و ولایت هم که از مهمترین مسائل اجتماعی و ضرورت‌های انسانی است نیز از مختصات خداوند بوده و او است که حق دارد برای جامعه فردی را به عنوان ولی و حاکم نصب فرماید.

در قرآن به آیات زیادی بر می‌خوریم که بیان‌کننده این مسأله است از جمله:

۱-۲ «قل اغیر الله اتخذوا لیا فاطرا السموات والارض»^۱

بگو آیا غیر از خدا را ولی خود قرار دهم؟، خدائی که پدید آورنده آسمانها و زمین است.

در این آیه، ولایت خداوند بر انسانها (ولایت تشریحی) بر ولایت تکوینی او (یعنی آفرینش زمین و آسمان) متکی شده است و چنین استفاده می‌شود که تنها او که پدید آورنده آسمان و زمین می‌باشد سزاوار حکومت و سرپرستی انسان است.

۲ - «ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر»^۲
آیا غیر از خدا برای خود سرپرستانی قرار دادند و حال آنکه تنها او ولی و سرپرست است و هم اوست که مردگان را زنده کرده و بر هر چیزی قادر و توانا است؟
قدرت خداوند بر همه چیز و مسأله زنده کردن مردگان در این آیه، زیربنای ولایت خداوند قرار گرفته است.

این آیات و آیاتی دیگر به خوبی نشانگر این مطلب است که ارتباط مستقیمی بین تکوین و تشریح مسأله تربیت و نظام حاکم بر کل جهان و تربیت و نظام حاکم بر جامعه انسانی وجود دارد و ولایت بر انسانها حق خداوندی است که بر کل جهان ولایت دارد.

(۱) سوره انعام، آیه ۱۴.

(۲) سوره شوری آیه ۱۰.

وهرکس که او فرمان به اطاعتش دهد واجب می شود بر دیگران که اطاعتش نمایند، زیرا اطاعت از آن فرد، اطاعت از خداوند است.

اکنون که دیدگاه اسلام را در مسأله ولایت و حکومت دانستیم، با نظری اجمالی ایرادها و اشکالهایی که به انواع حکومتهای غیر الهی وارد بود مورد بررسی قرار می دهیم.

موارد اشکال عبارت بودند از:

- ۱ - منشأ پیدایش حق ولایت یا حق قرار دادن و اعطاء ولایت بردیگری.
- ۲ - مسأله تصرف حکومتها در اموال و نفوس مردم و دلیل آن از نظر عقل و عقلاء.
- ۳ - دلیل و مجوز شرعی تصرف حکومتها در اموال و نفوس با وجود اصل عقلانی و شرعی تسفط انسانها بر اموال و نفوس خود.
- ۴ - لزوم اطاعت از حکومتهای غیر الهی چه دلیل عقلی یا شرعی دارد؟
- ۵ - اشکالاتی که در رابطه با انتخاب اکثریت مطرح هست.

اکنون با در نظر گرفتن مسائلی که برای تبیین دیدگاه اسلام در مسأله ولایت بیان گردید روشن می شود که هیچ یک از این ایرادها بر این نوع از حکومت که برخاسته از اراده الهی است وارد نیست زیرا با توجه به آنکه خداوند ولایت تکوینی بر همه موجودات دارد و هستی بخش انسان و هر موجودی است، ولایت برای او مسأله ای ذاتی و تکوینی است نه اعتباری و قراردادی و او مالک واقعی انسان و همه موجودات است. و قهراً منشأ پیدایش ولایت، امری ذاتی و تکوینی خواهد بود.

و چون مالک واقعی انسان و هر موجودی است پس هر تصرفی که از ناحیه او در اموال و نفوس مردم بشود، تصرفی است که مالک در ملک خود نموده است «ولا یسئل عما یفعل»، (سئوال نمی شود از آنچه را که او انجام می دهد)، «وهم یسئلون»، و این دیگران هستند که مورد سؤال قرار می گیرند و از طرفی او است تنها قانونگذار برای جامعه انسانی و تنها کسی که حق فرمان دادن دارد و به حکم عقل طاعتش واجب است و هرکس که او فرمان به اطاعتش دهد واجب می شود بر دیگران که اطاعتش نمایند، زیرا اطاعت از آن فرد اطاعت از خداوند است که

در حکومت الهی نیز نوعی انتخاب وجود دارد. زیرا مردم،
با ایمان و اعتقاد به اسلام آن را می پذیرند و اگر پذیرش مردم
نباشد صورت خارجی پیدا نخواهد کرد

به حکم عقل به فرمانش باید گردن نهیم و سرپیچی از آن ما را دچار ثمرات تلخ و عواقب
هولناک عالم پس از مرگ می نماید اگرچه در این عالم هم، از آثار شوم و تلخ آن مصون نخواهیم
بود.

و از طرفی چون ولایت در اسلام مخصوص خداوند و کسی است که او تعیین می نماید
و قهراً متکی به آراء و انتخاب اکثریت مردم نخواهد شد. ایرادهائی که در انتخاب اکثریت بود،
در این نوع از حکومت نیست.

البته باید توجه داشت که در حکومت الهی نیز نوعی انتخاب وجود دارد. زیرا مردم، با
ایمان و اعتقاد به اسلام آن را می پذیرند و اگر پذیرش مردم نباشد صورت خارجی پیدا نخواهد
کرد و نیز باید در نظر داشته باشیم که خداوند بر اساس ویژگیها و معیارهای خاصی که در حاکم
ضرورت دارد از قبیل عصمت، عدالت، علم و... فردی را برای ولایت تعیین می کند که
بخواست خدا در بحث صفات حاکم، آن معیارها بررسی خواهد گردید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عن ابی عبد الله (ع) قال: شیعتنا أهل الهدی وأهل
التقی وأهل الخیر وأهل الأیمان وأهل الفتح والظفر

امام صادق (ع) فرمود: شیعیان ما ایمان آورندگان، هدایت یافتگان، پروا پسندان
و خیراندیشان و اهل فتح و ظفر و پیروزینند.

«اصول کافی - کتاب الأیمان والکفر ج ۲ ص ۲۳۳»